

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

بابک یزدی

۲۴ فروری ۲۰۱۰

## کوروش مدرسی هیچ کاره است

رهبران جنبشهای اجتماعی و گاهی هم احزاب، چه چپ و چه راست، در شرایط حساس و مقاطع تاریخی معین تئوریه‌ها و تزهائی ارائه می دهند و یا حرفهائی می زنند که در تاریخ به خوبی و یا بدی به نام آنها ثبت میشود. معمولاً چه باید کردهای افراد در این شرایط نوشته می شوند. در این ارتباط مهمترین کتابی که لنین در ۱۹۰۲ نوشت "چه باید کرد؟" بود و بعدها حتی افرادی مانند علی شریعتی و مرتضی مطهری هم ادای چه باید کرد نوشتن درآوردند.

کوروش مدرسی (اشتباه نشود، به گفته خود ایشان رهبر هیچ جنبشی نیست، سر دسته یک محفل است). سالهاست که در تزهائی ارتجاعی گیر کرده و هر روز گامهای بلندتری نیز به طرف عمق ارتجاعش برمی دارد. چند صبحی سعی کرد تئوریسین چه باید کردها باشد. تئوریهای چه باید کرد ایشان شد "تشکیل دولت موقت با حجاریان"، "حمله و گرفتن قدرت سیاسی! با ۱۰ هزار نفر به منزل خامنه ای و رفسنجانی"، "بحران سازی سر مرزها"، گانگستر بازی در آوردن و قاچاقچیان را مجازات کردن! و خیالات اینچنینی. وقتی که تیرهایش به سنگ خوردند، تئوریسین "چه نباید کرد"ها، و در واقع معترض به اعتراض به جمهوری اسلامی شد. هر کجا اعتراضی و حرکت و مبارزه ای در جریان بود فرمودند، اخ است، تف است، مال ما نیست، سبز است، کارگری نیست، ناسیونالیستی است، بورژوائی است و.... شرکت نکنید، دخالت نکنید، در منزل بنشینید، منتظر باشید و ... وقتی ایشان دید که چه باید کرد و نکردهایش همه پا در هوا ماندند و چپ جامعه این خوابهای ارتجاعی را با بن بست روبرو کرد رسماً علیه جنبشهای انقلابی و پیشروی چپ در جامعه شمشیر کشید و برای سرکوب احمدی نژاد و پاسدار رادان هورا کشید. خدا را چه دیدی، شاید روزی کارگران با شعارهائی مانند "مرگ بر استثمار"، و "زنده باد لغو کار مزدی"، و از همه مهمتر زنده باد کوروش مدرسی به خیابان بیایند. آن وقت البته وقت ایشان است. که در واقع یعنی وقت گل نی و یا هیچ وقت. البته فعلاً در عمل ایشان رقاص این میدان کذائی است و بدجوری هم خودش را سر کار گذاشته است! جالب است کسی که روزی می خواست با حجاریان دولت مشترک و موقت تشکیل بدهد حالا وقتی ۴ میلیون مردم در تهران به خیابان ریخته و شعارهای به قول هر دو جناح رژیم "ساختار شکنانه" از قبیل "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "موسوی بهانه است کل رژیم نشانه است"، "جمهوری اسلامی نمیخوایم،

نمیخوایم" و ... می‌دهند همان کس میگوید سبز است و رهبریش دست جمهوری اسلامی هست. مضحکتر از این سیاست کجا میشود سراغ گرفت؟

یک انسان نورمال و با عقل سلیم و متوسط می‌داند و می‌بیند که مردم موسوی را بهانه کردند و بخشی در روزهای اول گفتند "موسوی رأی مرا پس بده" و "یا حسین میر حسین" و در چند روز بعد همان مردم شعار دادند که "مرگ بر دیکتاتور" و "موسوی بهانه است، کل رژیم نشانه است". کورش مدرسی اما چشمش را بر همه این شعارها می‌بندد چون این اعتراضات نه تنها خلاف تئوریهای ایشان هستند، بلکه عمق ارتجاع آن تئوریها را برملا هم کردند. ایشان هم مثل رژیم از شعارهای "ساختار شکنانه" ناراحت می‌شود و جالب اینکه ایشان هم درست همانند رهبران رژیم از هر دو جناح رادیکالیسم جامعه و حزب کمونیست کارگری را به فحاشی می‌گیرد. واقعاً جالب است که هر دو جناح رژیم به اضافه کورش مدرسی این شعارها را دیده و برای نجات خود هم اخطار می‌دهند و هم توطئه می‌چینند. یک جناح می‌زند و می‌کشد - کورش مدرسی همصدا با این جناح اظهار خوشحالی می‌کند - و جناح دیگر میگوید قانون اساسی را قبول دارد و جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر، و حتی برای نجات رژیم احمدی نژاد را هم ضمنی می‌پذیرد که این شعارها تکرار نشود و کورش مدرسی اصلاً حاضر نیست مردم و مبارزه آنها و شعارهایشان را ببیند!

کسی را که خواب باشد میشود بیدار کرد ولی کسی که خود را به خواب زده بیدار کردنش کار ساده‌ای نیست. ایشان خود را به خواب زده. خودش و تئوریهایش شکست خورده اند و این وضعیت را به کل چپ می‌بندد و قطب چپ را شکست خورده می‌بیند. مجبور است برای اثبات این وضعیت، خود نیز در شکست چپ جامعه، که اتفاقاً و برای اطلاع کورش مدرسی و حواریونش، تنها حزب کمونیست کارگری نیست، بلکه اکثریت جامعه ای است که بار دیگر برای به کرسی نشاندن مطالبات انقلاب ۵۷ به میدان آمده، شرکت کند و دست به هر افتضاح و هر توطئه ای علیه این چپ بزند.

منصور حکمت در سمینار مهم "آیا کمونیست در ایران پیروز می‌شود" مطرح میکند که چپ اگر در ایران شکست بخورد از این خورد دیدن و ریز دیدن خودش است که شکست می‌خورد. چون خودش را در این ظرفیت و این اشل نمی‌بیند، و گرنه سه تا وزیر فرهنگ را کنار هم بذارید فوری حزب تشکیل میدهند و قصد کسب قدرت میکنند. این مصداق دقیق امروز کورش مدرسی هست. خودش را در این اشل و ظرفیت نمی‌بیند. خیلی کوچکتر از اینها می‌بیند و واقعاً هم هست و در نتیجه می‌خواهد کل جامعه را هم قد خود بکند. پیشنهاد می‌کنم کورش که دیگه دیر شده ولی مریداش یک دور دیگه این سمینار را مرور کنند.

طنز تلخ تاریخ این است که ایشان خودش را "حکمتیست" هم می‌داند. یادش رفته که منصور حکمت همیشه خود را و کمونیست خود را "پراکتیکال، عملگرا، ماکزیمالیست، انسانگرا و دخالتگر" می‌دانست و کورش همه این خصلتهای کمونیست کارگری را فراموش کرده و خانه نشینی و چه نباید کرد و حواله دادن کار و مبارزه و سازماندهی را به روز قیامت و وقت گل نی سپرده است.

#### کورش مدرسی هیچ کاره است

اخیراً در مصاحبه ای با رادیو زنان سوئد در چند مورد به طور مشخص و با تأکید از ایشان سؤال می‌شود که خوب پس شما چه می‌کنید و کجا هستید؟ به فرض جنبش در داخل تحت رهبری موسوی هست چرا شما در خارج ماههاست حضور ندارید؟ ایشان می‌گوید ما چرا باید لشکر دیگران بشویم و با سبزه‌ها برویم و تحت پرچم اونها مبارزه کنیم. مصاحبه کننده می‌پرسد خب چرا مستقل نمی‌روید و حرف خودتان را نمی‌زنید؟ ایشان تنها ناپرهیزی

که در این هشت ماه کرده اند را مثال می آورد که "ما در دانشگاه لندن رفتیم و بساط جمهوری اسلامی را بر هم زدیم". ایشان احتمالا فلم دانشگاه لندن را هم خودش کامل ندیده، یا خودش را به آن کوچه زده است. در همین اعتراضی که ایشان در این چند سال از فعالیت محفلش شرکت کرده، به ایشان اطلاع غلط داده اند. آنجا هم سر رشته اعتراضات دست دیگران بود. ایشان و هوادارانش کاره ای نبودند. ایشان یادش رفته بوده که فرمان صادر کنند این یکی روز را هم در منزل بمانید.

کوروش مدرسی در قسمت دیگری از این مصاحبه بی شرمانه مبارزه و انقلاب کنونی مردم را با جنبش ارتجاعی طالبان مقایسه کرده و حتی انقلاب و مبارزه مردم در سال ۵۷ را نیز جنبشی ارتجاعی مینامد. ایشان شعور مخاطبین خودش را دستکم گرفته که منصور حکمت در "تاریخ شکست نخوردگان" با چه شهامتی از آن انقلاب دفاع می کند.

*"مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود."*

در زمان شاه که شعارها (به روایت کوروش) خیلی ارتجاعی تر از امروز بود. "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی"، درود بر خمینی، سلام بر منتظری، نصر من الله و فتح قریب و ... البته در آن زمان هم خیلی از مبارزین تئوریهای کوروش را نپذیرفتند و شعارهای دیگری با دانش و توان آن روزی خود به جمعیت بردند از قبیل "نان، مسکن، آزادی"، و یا "آزادی، برابری" و "کارگر نفت ما رهبر سرسخت ما" و... آیا مردم به روایت کوروش مدرسی در آن زمان هم حق نداشتند به خیابانها ریخته و حکومت شاه را به مصاف بکشند؟ آیا کمونیستها باید در آن شرایط هم به خانه میرفتند و تئوری چه نباید کرد وضع می کردند؟ یا اینکه دخالت می کردند، مهر خود را به جنبش می زدند، بخشی و یا تماما (اگر می توانستند) رهبری آن را به دست می گرفتند؟

با تئوریهائی مثل تئوریهای کوروش مدرسی هیچ حرکتی در هیچ نقطه ای در جهان شکل نگرفته و شکل نخواهد گرفت. هیچ انقلابی با حرف و شعارهای آخر خود در اول به میدان نیامده. بی مسؤولیتی و بی عملی و بی برنامه بودن و راحت در کنج عزلت نشستن حق هر کسی است ولی با این تئوریهای خود را کمونیست و طرفدار منصور حکمت خواندن دیگر مضحک است.

منصور حکمت مدام می گفت ما می خواهیم در سرنوشت همین امروز مردم دخالت کنیم و زندگی همین امروز مردم را عوض کنیم و کمونیسم کوروش مدرسی قرار است وقت گل نی کاری بکند!